

زبان و ناسیونالیسم: نقش زبان در جنبش‌های ناسیونالیستی عربی

امین نواختی مقدم*

استادیار گروه حقوق دانشکده علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه تبریز

(تاریخ دریافت: ۸۸/۲/۲۱ - تاریخ تصویب: ۸۸/۱۱/۲۱)

چکیده:

این مقاله به صورت جداگانه و منسجم (از میان مؤلفه‌های دیگر ناسیونالیسم چون دین و مذهب، سرزمین و تاریخ مشترک)، به موضوع "رابطه‌ی بین زبان و ناسیونالیسم" پرداخته است. این موضوع به‌گونه‌ای یادآور "نظریه‌ی قومیت زبانی" نیز هست که در زمان شکل‌گیری دولت-ملت‌های اروپایی نقشی مهم در تشکیل این کشورها و بعضی از ملت‌های خاورمیانه ایفا کرد. با فروپاشی امپراتوری عثمانی نقش زبان در تشکیل هویت ملی این کشورها مطرح و برجسته شد و تعدادی از کشورهای عربی و ترکیه‌ی جدید نیز بر پایه‌ی این ناسیونالیسم شکل گرفتند. هدف اصلی این تحقیق، مطالعه و تحلیل تأثیر هویت زبانی و نقش آن در تشدید و شکل‌گیری جنبش ناسیونالیستی عرب می‌باشد.

واژگان کلیدی:

زبان، ناسیونالیسم، جنبش‌های ملی، خاورمیانه، قومیت عرب، ساطع‌الحصری، سیدجمال‌الدین اسدآبادی، یوهان گوتفریدهردر

مقدمه

بسیاری از تاریخ‌دانان بر این امر توافق دارند که ملی‌گرایی به مثابه ایدئولوژی و گفتمان در نیمه‌ی دوم قرن هجدهم در آمریکای شمالی و اروپای غربی و اندکی پس از آن در آمریکای لاتین شکل گرفت. تاریخ‌هایی که اغلب به عنوان زمان ظهور ملی‌گرایی بدان‌ها اشاره می‌شود عبارتند از: ۱۷۷۵ (نخستین تجزیه‌ی لهستان)، ۱۷۷۶ (اعلام استقلال آمریکا)، ۱۷۸۹ و ۱۷۹۲ (آغاز انقلاب کبیر فرانسه و دومین مرحله‌ی آن) و ۱۸۰۷ (انتشار کتاب خطابه‌هایی به ملت آلمان نوشته‌ی فیخته). در میان تاریخ‌های ذکر شده برای شروع و ظهور ناسیونالیسم، انقلاب کبیر فرانسه تأثیری ژرف بر تحولات سیاسی - اجتماعی و گسترش ناسیونالیسم در سطح اروپا و جهان گذاشت و باعث گسترش و اشاعه‌ی مفاهیم آزادی‌خواهی و بیداری سایر ملت‌ها شد. حضور فراگیر ناسیونالیسم و نفوذی که امروزه بر میلیون‌ها انسان در سراسر جهان دارد، مؤید توانایی آن برای القا و تأثیرگذاری بر «مردم» است. در گذشته فقط مذاهب دارای چنین قدرت و توانایی بودند. البته بسیاری هم تا چندی پیش معتقد بودند که ناسیونالیسم دیگر اهمیت خود را از دست داده و امروزه نمی‌تواند تأثیرگذار باشد. آن‌چنان که عده‌ی زیادی از دانشمندان (جامعه‌شناسان غیر مارکسیست) انتظار داشتند که صنعتی شدن، شهرنشینی و گسترش آموزش، مسایل ملی و خودآگاهی قومی را کاهش دهد و جهان‌گرایی جای محلی‌گرایی را بگیرد. مارکسیست‌ها نیز معتقد بودند که سلطه‌ی سوسیالیسم موجب پایان یافتن تنش‌های قومی خواهد شد و خودآگاهی قومی مختص جوامع ماقبل سوسیالیستی است. اما فروپاشی شوروی سابق و اعمار تابعه‌ی آن که در نتیجه‌ی رقابت ایدئولوژیک بین سرمایه‌داری و کمونیسم اتفاق افتاد، مباحث عدیده را درباره ناسیونالیسم از نوع قومی، هویت ملی و خودمختاری ملی بر سر زبان‌ها انداخت. اکنون به وضوح مشخص شده است که فرضیه‌های ادغام‌گرایان اعتبار خود را از دست داده است. بیش‌تر قسمت‌های جهان درگیری قومی را تجربه کرده‌اند. ناسیونالیسم، به یک‌باره در قالب اختلافات قومی، اهمیتی جدید پیدا کرده است.

در دو دهه‌ی اخیر، جهان ابتدا شاهد نوعی افزایش ناگهانی احساسات و گرایش‌های قومی در غرب و بعد از آن، اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی سابق بوده است. چندین کشور آفریقایی (سودان، اتیوپی، چاد، آنگولا و ...) در آتش درگیری‌های قومی گرفتار شده‌اند. در سال‌های اخیر منازعات قومی در خاورمیانه و آسیا نیز افزایش یافته است: دروزی‌ها، کردها، سیک‌ها، تامیل‌ها، تبتی‌ها، ایغورها و موروها خواهان خودمختاری و نه استقلال کامل می‌باشند.

طرح مسئله

حال با توجه به تاریخ ظهور و شکل‌گیری جنبش‌های ناسیونالیستی در اروپا و گسترش آن به سایر مناطق جهان از جمله منطقه‌ی خاورمیانه و تأثیر و نفوذ اندیشه و آموزه‌ی جنبش‌های مذکور در این منطقه، از اواخر قرن نوزدهم و تلاش برای ایجاد دولت‌های ملی در اروپا و خاورمیانه که بر پایه‌های مختلف هویتی از جمله زبان و فرهنگ، مذهب، سرزمین و تاریخ مشترک و ... صورت گرفته است، این پرسش شکل می‌گیرد که: در میان مؤلفه‌های ذکر شده، زبان (به‌عنوان یکی از شاخص‌های مهم تعیین هویت انسان در دنیای مدرن) چه جایگاهی در جنبش ناسیونالیستی عرب در خاورمیانه داشته است؟

چارچوب نظری این پژوهش تلفیقی از آرای ساطع الحصری پدر قومیت عرب و «هردر» آلمانی است که از میان عوامل مختلف، تقدم را به زبان می‌دهند و بر اهمیت زبان به عنوان شکل‌دهنده‌ی هویت ملی و ابزاری برای جنبش‌های ملی‌گرایی تأکید کرده‌اند. پژوهش حاضر این فرضیه را مطرح می‌سازد: «زبان از مؤلفه‌های اساسی در شکل‌گیری جنبش ناسیونالیستی عرب در خاورمیانه بوده و نقشی مهم در تشکیل دولت‌های ملی ایفا کرده است». برای آزمون فرضیه تحقیق ابتدا به بیان نقش زبان در ناسیونالیسم و سپس به جایگاه زبان در جنبش ناسیونالیستی عرب در زمان تجزیه‌ی امپراتوری عثمانی را پرداخته شده است.

۱- نقش زبان در ناسیونالیسم

زبان از عناصر مهم فرهنگ است، چون هم بخشی از آن است و هم توانایی نامیدن آن را نیز دارد. زبان در واقع با نحوه‌ی درک و تجربه‌ی جهان ارتباطی بسیار نزدیک دارد. مثلاً دامنه و ساختار واژگانی که به‌کار می‌بریم بیان‌گر توانایی ما در توصیف تجربیاتمان است. به‌علاوه، این واژگان معنای خود را از یک جامعه‌ی معنایی می‌گیرد که شبکه‌ای از هم‌زبانان است و از زمانی که صحبت کردن را می‌آموزیم وارد آن می‌شویم. از این نظر، معنای کلمات ضرورتاً کل‌گرایانه و متکی بر یک جامعه است. به گفته‌ی هردر (به نقل از ماتیل، ۱۳۸۴: ۱۲۰۰-۱۱۹۹) از نخستین رمانتیک‌های آلمانی قرن هجدهم، این جامعه الزاماً جامعه‌ای ملی است. به نظر وی زبان تجسم تجربه‌ی جمعی ملت است و نقشی مهم در انتقال هویت ملی ایفا می‌کند. هر زبانی از عناصری متشکل است که ترجمه‌پذیر نیست و دیدگاه اصیل و منحصر هر زبان نسبت به واقعیت دقیقاً در همین عناصر نهفته است. به همین دلیل محو یک زبان، حتی اگر بهترین شاهکارهای آن ترجمه شوند الزاماً به معنای از دست رفتن تفسیری خاص از واقعیت است. همان‌گونه که آمد، شکل‌گیری ناسیونالیسم در اروپا در سده‌ی هجدهم صورت گرفت و در این مورد نقش زبان مسلم بود. زمانی که کشورهای اروپایی کنونی به تدریج شکل گرفتند

میزان سواد پایین بود و اکثر مردم به گویش محلی سخن می‌گفتند که احتمالاً برای روستاهای هم‌جوار قابل فهم نبود. نگارش و نقطه‌گذاری روشی واحد نداشت. پس از آن که دول کوچک یکی شدند، دستور زبان در قلمرو جدید یکی شد و کودکان به لهجه‌ای آموزش می‌دیدند که برای کل کشور انتخاب می‌شد. مثلاً در فرانسه، سراسر کشور بلافاصله با یک زبان بومی واحد آشنا شدند. با اختراع صنعت چاپ و انتشار روزنامه‌ها به زبان‌های منطقه‌ای در سراسر مستعمرات، خوانندگان محلی این روزنامه‌ها به تدریج با زبان بومی خود یکی شدند و احساس «ملیت مشترک» در ذهن‌شان شکل گرفت. رمانتیک‌های آلمانی اوایل قرن نوزدهم مانند فیخته، آرنت و جان، به طبیعی بودن اساسی ملل قومی - زبانی فکر می‌کردند. آنان نیز، مانند رنان، ملت را یک اصل روحی - یک روح ملی - می‌دانستند و معتقد بودند هر ملتی سرنوشت و مأموریت خاص و هم‌چنین فرهنگ بی نظیر و «ارزش‌های فرهنگی غیر قابل جایگزین» خاص خود را دارد. اما بر خلاف رنان، رمانتیک‌های آلمانی منبع روح ملی را نه در تاریخ یا سیاست بلکه در «اراده‌ی برآمده از فرهنگ» یا در «فرهنگ زبانی» ارگانیک پیدا کردند که در اراده‌ی ملی برای تحقق بخشیدن به خود در یک ملت مستقل بیان می‌شود (ماتیل، ۱۳۸۴: ۳۲۲ و اسمیت، ۱۳۸۳: ۵۷).

به نظر «پیتر ترادگیل» (۱۳۷۶: ۱۹۴) از محققان برجسته‌ی زبان‌شناسی اجتماعی در مواردی که زبان خصیصه‌ی معرف یک گروه اقلیت باشد به ویژه در مواردی که سایر مشخصات (مثلاً جسمانی) مهم نیستند (نظیر مردم ویلز)، عوامل زبانی نقشی مهم در جنبش‌های ناسیونالیستی ایفا می‌کنند. این وضع تا حدی واکنش نسبت به مشکلات عملی است که وجود دارد اما عمدتاً ناشی از این واقعیت است که زبان به عنوان نمادی مهم از آگاهی و همبستگی گروهی، ایفای نقش می‌کند. میزان صدق این گفته در نقشی که گروه‌بندی‌های زبانی در پیدایش کشورهای مستقل جدید در اروپا پس از اضمحلال امپراتوری‌های چند زبانی سابق ایفا کردند، آشکار می‌شود. به موازات رشد آگاهی ملی، زبان‌هایی نظیر چکی، صربی - کروواتی و چند زبان دیگر صاحب ادبیات گردیده، دست‌خوش معیارگردانی شدند و موقع کسب استقلال، به‌صورت زبان‌های ملی مناطق نسبتاً یک‌زبانه ظاهر شدند.

میروسلاو هروچ (۱۳۷۵: ۴۸ و ۵۱) با اشاره به تأثیر شکاف‌های زبانی بر تحرک جنبش ملی می‌نویسد: گذشته از «تحول اجتماعی» و «سطح بالای پویایی و ارتباطات» عامل مؤثر دیگری هم وجود دارد که به تحرک جنبش ملی کمک می‌کند. من این عامل را «تضاد منافع» در سطح ملی نامیده‌ام، یعنی نوعی تنش یا برخورد اجتماعی که می‌توانست بر پایه‌ی شکاف‌های زبانی و (گاه نیز مذهبی) ترسیم شود. نمونه‌ی رایج این عامل در سده‌ی نوزدهم عبارت بود از تضاد میان تحصیل‌کردگان دانشگاهی جدید که خاستگاهی در گروه قومی غیرمسلط داشتند با نخبگان خشک مغز از ملت حاکم که به طور موروثی پست‌های مهم را در دولت و جامعه در

دست داشتند. بنابراین به نظر وی در سده‌ی نوزدهم بخش زیادی از مبارزات جنبش‌های ملی بر ضد بوروکراسی آلمانی زبان هابسبورگ، بوروکراسی روسی امپراتوری تزار یا دستگاه دولتی امپراتوری عثمانی، گرد مسایل زبانی جریان داشت. امروزه نیز زبان بومی هر ملت کوچک که برای استقلال می‌جنگد، خود به خود به عنوان زبان آزادی انگاشته می‌شود.

به نظر «اندرو وینسنت» (به نقل از ماتیل، ۱۳۸۴: ۸۳۵) مباحث جدی مربوط به ناسیونالیسم در نظریه‌ی سیاسی، از مناظراتی که در دهه‌های پایانی سده‌ی هجدهم درباره‌ی «زبان و فرهنگ» جاری بود، نشأت می‌گیرد. شخصیت اصلی که معمولاً در این مباحث مقامی والا به او داده می‌شود یوهان گوتفرد هردر است. هردر هیچ‌علاقه و توجهی به آنچه که احتمالاً امروزه «ناسیونالیسم سیاسی» خوانده می‌شود، نداشت. تمرکز او روی ناسیونالیسم فرهنگی بود. هردر (همان، ۸۳۶) به وضوح نظریه‌ای درباره‌ی «زبان» ارائه داد که تا حد بسیار زیاد پیش‌گوی پیوستگی میان «زبان و ناسیونالیسم» بود. از دید هردر واژه‌ها «همدمان سپیده‌دم زندگی» هستند. زبان جزء مکمل فعالیت آگاهانه و توسعه و تکوین انسان‌ها است. از این رو اساساً نوعی عمل است. کار زبان تنها ضبط یا تعیین نام برای اشیای خارجی نیست. بلکه برعکس نقشی سازنده و فعال دارد. انسان‌ها هم زبان را می‌سازند و هم در زبان ساخته می‌شوند. توانایی انسان برای خودآگاهی نیز در زبان شکل می‌گیرد. با تکامل زبان‌ها، جوامع و فرهنگ‌ها نیز توسعه و تکوین می‌یابند. زبان تداوم تاریخی ضروری جامعه و سنن آن را تشکیل می‌دهد. به عبارت دیگر هر «فولک» (Volk مردم یا ملت) یک اجتماع زبانی متمایز تشکیل می‌دهد. بعد از هردر، فیخته یکی از برجسته‌ترین متفکران سیاسی آلمان بود که روی زبان - به ویژه در خطابه‌هایی به ملت آلمان - تمرکز داشت. وی (همان، ۸۳۶) محوریت زبان برای ملیت را می‌پذیرد با این تکمله‌ی مهم که محققاً «ناسیونالیسم سیاسی» در مد نظر اوست و برخی زبان‌ها (و بنابراین ملت‌ها) بر بقیه برتری دارند؛ نکاتی که در نظریه‌ی هردر نمی‌توان یافت. فیخته معتقد بود که زبان، انسان‌ها را توصیف می‌کند و می‌گفت: «شکل‌گیری آنان به دست زبان به مراتب بیشتر بوده است تا شکل‌گیری زبان توسط انسان». زبان جوهر راستین بشر است. در یکی از خطابه‌های فیخته دو نتیجه‌ی بسیار مهم گرفته می‌شود: نخست این که: تمامی مردمانی که به یک زبان اصیل (زبانی که به نظر فیخته عاری از واژه‌ها و عناصر زبان‌های خارجی باشد) سخن می‌گویند یک ملت - و مآلاً یک کشور - هستند یا باید یک ملت و یک کشور را تشکیل دهند. چنان چه ملتی بر خود حاکم نباشد به عقیده‌ی فیخته سرانجام زبان خود را نیز از دست خواهد داد. دوم این که: تمامی ملل باید به زبان اصیل سخن گویند. مرزهای چنین کشور ملی از سخن گویان به آن زبان به دست می‌آید. وینسنت (همان، ۸۳۷) با اشاره‌ای گذرا به نظر نویسندگانی چون «لرد اکتون» و «الی کدوری» - که ناسیونالیسم رمانتیک‌ها را فی‌نفسه هسته‌ی مرکزی ناسیونالیسم و آن را نظریه‌ای بسیار زبان‌بار برای بشریت در قرن بیستم می‌دانستند - می‌نویسد:

خطایی تاریخی خواهد بود اگر بکوشیم تجربه‌ی قرن بیستم ناسیونالیسم را بر سر اندیشمندان پیشین خراب کنیم؛ زیرا اینان به گونه‌ای بسیار دقیق اهمیت زبان را برای ناسیونالیسم و نظریه‌ی سیاسی می‌شکافند و توضیح می‌دهند. زبان تا همین امروز یکی از عوامل اصلی جنبش‌های ناسیونالیستی را تشکیل می‌دهد. زبان نقطه‌ی تمرکز ویژه برای جنبش‌های ناسیونالیستی چون اهالی ویلز، کبک، فلاندر بلژیک، کاتالونیا و باسک به وجود می‌آورد.

«اریک جی. هابس باوم» (۱۳۸۳ الف: ۱۴۹)، بر این باور است که پس از نخستین عصر بزرگ ناسیونالیسم اروپایی - از ۱۸۳۰ تا ۱۸۷۰ که ناسیونالیسم «وحدت بخش یا سیاسی» می‌نامد و دربرگیرنده جنبش مدنی و مردمی بود - ویژگی دومین نوع ناسیونالیسم از ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۴ که اروپای شرقی را فراگرفت، توسل به «قومیت یا زبان» و یا هر دو بود. هابس باوم می‌افزاید: این دوره (۱۸۷۰-۱۹۱۴) شاهد گسترش ناسیونالیسم‌های قومی - زبانی در اروپا همراه با گسترش حق رأی ناشی از انفجار نظام صنعتی شهری بود. به گفته‌ی هابس باوم در حال حاضر اکثر جنبش‌های باسک، کاتالون، ولز، یهودی‌ها و یک جنبش مشخصاً رادیکال فلاندری/ فلمیش در بلژیک بر عنصر زبانی و قومی تأکید فراوان دارند. حتی می‌توانیم نخستین نشانه‌های ناسیونالیسم زبانی عرب را در داخل امپراتوری عثمانی جست‌وجو کنیم. به گفته‌ی وی این قسم تأکید زبانی اغلب چیزی تازه است و به سادگی می‌توان نوظهور بودن این جنبش‌ها را به اثبات رساند (هاچینسون و اسمیت، ۱۳۸۶: ۲۷۳ و هابس باوم، ۱۳۸۳ الف: ۱۵۵).

یکی از تأثیرگذارترین استدلال‌هایی که روی اهمیت زبان برای ناسیونالیسم تکیه می‌کند کتاب «اجتماعات خیالی» (Imagined Communities)، اثر "بندیکت اندرسون" (Benedict Anderson) است. در اشارات اندرسون به زبان به عنوان معیار و ملاک اجتماع آمده: «از آغاز، ملت در زبان و نه در خون متجلی شد» که می‌تواند علامت و نشانه‌ی اهمیت زبان برای ناسیونالیسم باشد. از دید اندرسون (به نقل از ماتیل، ۱۳۸۴: ۸۳۸) ملت‌ها مصنوعات فرهنگی هستند که نزدیک پایان سده‌ی هجدهم به صورت زبان‌های بومی محلی ایجاد شدند. اندرسون (همان) می‌گوید: در واقع ملت‌ها را به صورت معادل نظام‌های فرهنگی قدیمی‌تر چون مذهب بهتر می‌توان درک کرد تا به صورت ایدئولوژی‌های خودآگاه قرن نوزدهم. وی که توسعه و تکوین زبان‌های بومی در اروپا را به «سرمایه‌داری چاپ» (Print Capitalism) تعبیر کرد، خاطر نشان می‌کند که «هیچ چیز بیش از سرمایه‌داری، زبان‌های بومی مرتبط به یکدیگر را گرد هم نیاورد». سرمایه‌داری در چارچوبی که محدودیت‌های دستور و نحو زبان تحمیل می‌کند زبان‌های چاپی را به وجود می‌آورد که به طور مکانیکی مجدداً تولید می‌شود و از طریق بازار قابل توزیع است. زبان چاپی - با عملکردی به مثابه‌ی یک رسانه‌ی ایده‌آل برای اجتماع تصویری - عملاً پایه‌ی آگاهی ملی را بنیاد نهاد. یکی از اختراعات سرنوشت ساز در این جا «روزنامه» بود که کلیت رویدادهای جهان را در زبان‌های بومی اجتماع‌های ملی شکست و تجزیه کرد.

بعد از گسترش ناسیونالیسم در عرصه‌ی گیتی، ناسیونالیسم زبانی هر از گاهی در یکی از مناطق مختلف جهان ظهور کرد. در این راستا، جنبش ناسیونالیسم زبانی در شبه قاره‌ی هند به خصوص ظهور کشور جدید بنگلادش از جمله تجلی و مصداق عملی ناسیونالیسم مزبور است. حرکت زبانی و اعتراضات جهت رسمی شدن زبان بنگالی در پاکستان سرآغاز حرکت به سمت جدایی پاکستان شرقی (بنگلادش) از پاکستان غربی بود. در ۲۱ فوریه‌ی ۱۹۵۲ تظاهراتی در جهت شناسایی زبان بنگالی به عنوان زبان رسمی و ایالتی از سوی فدراسیون دانشجویان برگزار شد و اخیراً (۱۹۹۹) نیز از سوی یونسکو این روز به عنوان روز جهانی «زبان مادری» نام گرفت. ملت بنگلادش ناسیونالیسم زبانی را در جهت صیانت از زبان مادری و مبارزه با سانترالیسم به خوبی معنا کرد (اینام، ۱۳۸۵).

پروفسور تی. کی. اومین (۱۳۸۶: ۹۷) در کتاب جنبش‌های اجتماعی جدید دو عنصر «زبان و سرزمین» را از عوامل اصلی و ضروری در شکل‌گیری ملت می‌داند و می‌نویسد: «با وجود این که از تنوع وسیع رسانه‌های ارتباطی برخورداریم، حتی امروز نیز پر استفاده‌ترین رسانه چه نوشتاری و چه گفتاری «زبان» است. در یک دریافت بسیار بنیادی می‌توان گفت جوامع، اجتماعات زبانی هستند متشکل از انسان‌هایی که با هم وجه اشتراک و ارتباط دارند. بنابراین اگر مردمی دارای وطن مشترک هستند و تابع زبان مشترک می‌شوند می‌توانند یک ملت باشند. چنین کاری در هند در حال انجام و در حال پی‌گیری است. به این صورت که تنها کشور چند زبانه که نقشه‌ی اداری خود را بر مبنای جغرافیای زبانی خویش تغییر داده، هند است. این کشور در طول جنبش موسوم به «زبان‌گرایی» به‌خصوص در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۰ گرایش به تأسیس دولت‌های زبانی یافت. این دولت‌ها که با واحدهای فرهنگی باستانی این کشور انطباق دارند، پایه و اساسی برای فدرالیسم هندی شدند (اُمین: ۱۳۸۶: ۱۵ و ۳۵-۳۳).

پروفسور «عبدل لعل‌زاد» (۲۰۰۶) صاحب‌نظر افغانی با اشاره به ظهور ناسیونالیسم زبانی در دوره‌ی معاصر در جوامع خاورمیانه می‌نویسد: ویژگی‌هایی که در این دوره‌ی تاریخی هویت ملی را تقویت می‌کنند، متفاوت می‌باشند. با وجودی که پیش فرض تاریخ مشترک در همه‌ی موارد را باید در نظر گرفت، اما زبان، یکی از ویژگی‌های اساسی خودشناسی و استقرار مرزهای نامریی ملی نسبت به قلمرو و قومیت است. از نگاه تاریخی، صرف نظر از شناخت واقعی یک اجتماع فرهنگی توسط نهادهای یک دولت، زبان قوی‌ترین پیوند در بین حوزه‌های خصوصی و عمومی و هم‌چنان در گذشته و حال ملت است. به‌علاوه دلایل نیرومند دیگری برای ظهور ناسیونالیسم زبانی در جوامع خاورمیانه وجود دارد. اگر ناسیونالیسم واکنشی باشد در مقابل تهدید یک هویت مستقل، زبان به عنوان نمود مستقیم فرهنگ می‌تواند به بزرگ‌ترین سنگر مقاومت فرهنگی، آخرین دژ خودنگهداری و پناهگاه مشخصات هویتی تبدیل شود. لذا ملت‌ها به هیچ وجه نمی‌توانند [به گفته‌ی اندرسون] «اجتماعات تصویری» باشند که برای

خدمت به دستگاه‌های قدرت ساخته شوند، بلکه ملت‌ها از طریق زایمان مشترکات تاریخی به وجود آمده و سپس در تصاویر زبان‌های اجتماعی به سخن کشانیده می‌شوند.

۲- جایگاه زبان در جنبش ناسیونالیستی عرب

۲-۱- گذری بر ناسیونالیسم عربی

دامنه‌ی گسترش ناسیونالیسم (با حرکت سپاهیان ناپلئون و گسترش مفاهیم آزادی‌خواهی انقلاب فرانسه) از نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم به مناطق خاورمیانه نیز کشیده و باعث شکل‌گیری دولت‌ها و کشورهای جدید شد. بنابراین از عمده‌ترین تحولات سیاسی، فکری خاورمیانه در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، ظهور جریان ناسیونالیسم در سراسر منطقه بود. دیدگاه‌های مختلف در باب آغاز ملی‌گرایی و ناسیونالیسم عربی (عرب‌گرایی) وجود دارد. «جورج آنتونیوس» (به نقل از رجایی، ۱۳۸۱: ۳۴) در کتاب کلاسیک خود با عنوان «بیداری اعراب»، سرگذشت جنبش ملی را با تأسیس یک انجمن ادبی در سال ۱۸۴۷ در شام و با حمایت آمریکایی‌ها در بیروت مرتبط می‌داند اما «سیلویا حیم» (همان: ۳۴) که اثری مهم در باره‌ی قومیت عربی دارد، این آغاز را معتبر نمی‌داند زیرا به زعم وی چنین انجمنی فعالیت‌هایش نمی‌توانسته از نظر سیاسی خیلی مهم و همه‌گیر و مؤثر باشد. برخی دیگر، تحولات نو شدن و غرب‌گرایی در امپراتوری عثمانی را مشوق عربیت دانسته و ورود مفاهیم و واژگان جدید را که جزئی از تحول و رشد دولت - ملت جدید است، مسئول می‌دانند و سابقه‌ی چنین ادعایی در میان اعراب را به «رفاعه رافع طهطوی» (۱۸۷۳ - ۱۸۰۱) از اهالی مصر برمی‌گرداند و وی را مسئول ترجمه‌ی مفهوم غربی دو کلمه‌ی «Patria» و «Patriotism» به معنی «وطن و وطن‌پرستی» می‌داند (رجایی، ۱۳۸۱: ۳۵ و ۳۶). دکتر «حمید عنایت» (۱۳۷۶: پیش‌گفتار) در ارتباط با آغاز و رشد آگاهی ملی در میان اعراب می‌نویسد: «هیچ یک از تلاش‌های صورت گرفته پیش از حمله‌ی ناپلئون به مصر (از جمله: آوردن گروهی از مهندسان ایتالیایی به لبنان توسط امیر فخرالدین بنانی در قرن هفدهم، آوردن نخستین چاپ‌خانه به لبنان در سال ۱۶۱۰، آرزوهای اصلاحی برخی از فرمان‌روایان عثمانی مانند سلطان سلیم سوم و یا سیاست «تنظیمات» در قرن نوزدهم در دوره عثمانی) به اندازه‌ی حمله‌ی ناپلئون به مصر در بیدار کردن غرور ملی و آرزوی پیشرفت در میان قوم عرب زبان، کارگر نیفتاد. به تدریج که نفوذ استعماری انگلیس و فرانسه در جهان عرب گسترش یافت و جنبش میهن‌پرستی (وطن‌په) در میان ملت‌های عرب برای مقابله با آن نیرومند شد، ترقی‌خواهی به صورت مذهب اجتماعی درس‌خواندگان درآمد».

به نوشته‌ی دکتر «رجایی» (۱۳۸۱: ۳۶-۳۷) آن چه مسلم است این است که تحولات یاد شده بی‌تأثیر نبوده و همه تا حدودی در شکل‌گیری یک وجدان جمعی عربی جدید دخالت کرده است. اما تحولات غرب‌گرایانه و تحولات نوحواهی عثمانی، بسیاری از اعراب را به خود

آورد. به ویژه این غرب‌گرایی با نوعی عثمانی‌گرایی همراه بود که به نادیده گرفتن دیگر اقوام و ملیت‌های درون امپراتوری منجر می‌شد. اجماع نظر در میان خاورمیانه‌شناسان این است که «عبدالرحمان الکوآبی»^۱ (۱۹۰۳-۱۸۴۹) نخستین سخن‌گوی اندیشه‌ی قومیت عربی است به رغم این که وی از مبشران اندیشه‌ی اسلام‌گرایی نیز تلقی می‌شود. کوآبی ممکن است نخستین روشنفکر واقعی و منادی اندیشه‌ی لایبیک «اتحاد عربی» تلقی شود. این عنوان به دو دلیل شایسته‌ی اوست: اولاً؛ وی نخستین فردی بود که بدون هیچ ابهامی خود را قهرمان اعراب علیه ترکان اعلام کرد. افزون بر آن [به گفته‌ی وی] اعراب از ترک‌ها بهتر هستند و باید بر آنها برتری پیدا کنند. روان شاد «عنایت» نیز به صراحت درباره‌ی آثار کوآبی اعلام می‌دارد که: «این نخستین بار بود که رایت قومیت عرب بر ضد سلطه‌ی ترک برافراشته می‌شد».

تنها تازیانه‌ی بیگانه (حمله‌ی ناپلئون به مصر) نبود که ملت‌های عرب را بیدار کرد. بحران‌های درونی مملکت عثمانی نیز که با سستی یا گسستگی نهادهای سیاسی و اجتماعی کهن همراه بود انگیزه‌ای دیگر برای این بیداری شد. عرب‌ها از آن زمان که به یوغ عثمانی گردن نهادند ترک‌ها را به پاس هم‌کیشی، بیگانه از خود نمی‌دانستند و اتباع فرمان‌برداری برای سلطان بودند. ترک‌ها نیز به طور کلی خاطر ایشان را گرامی می‌داشتند خاصه که فرهنگ و زبان عرب را نشانه‌ی فضل می‌شمردند و آن را از فرهنگ و زبان ترک برتر می‌نهادند. حتی سلطانی چون «عبدالحمید» مشاوران عربی چون «ابوالهدی» و «عزت پاشا» در دستگاه خود داشت. اما چون مملکت عثمانی رو به ناتوانی و تباهی نهاد احساس ناایمنی، فرمانروایان ترک را همچون خودکامگان دیگر تاریخ به زورگویی و ستم‌گری بیشتر در حق مردمان زیر دست واداشت... ترک‌ها سیاست ضد عرب را آغاز کردند و انجمن‌های فرهنگی یا سیاسی عرب را برچیدند. جنبش عرب نیز حالت زیرزمینی به خود گرفت. این تحول با جنگ جهانی اول هم‌زمان بود که در جریان آن، دولت انگلیس تصمیم گرفت تا از دشمنی ترک و عرب به سود خود بهره گیرد و ناسیونالیسم (قومیه) عرب را ضد ترک یاری کند (عنایت، ۱۳۷۶: پیش‌گفتار).

بالافاصله پس از جنگ جهانی اول به خاطر نشر عقیده‌ی ویلسون (رئیس‌جمهور وقت آمریکا) که فکر «استقلال ملی» را رواج داد و در مواد چهارده‌گانه‌ی پیشنهادی خود برای صلح عالم گنجانید، بقیه‌ی امپراتوری‌های اروپا مانند روسیه‌ی تزاری، اتریش-مجارستان و عثمانی نیز تجزیه گردیده و به این ترتیب، چندین کشور ملی و مستقل جدید بر کشورهای ملی افزوده شد (حق لسان، ۱۳۷۵: ۲ و مورگنتا، ۱۳۷۴: ۱۷۵-۱۷۴). جنگ جهانی اول همچنین با بالکانیزه شدن

۱- کوآبی در سال ۱۸۴۹ در حلب متولد شد... به خاطر اعتراضات علنی‌اش به خودکامگی و فساد دستگاه حاکمه‌ی امپراتوری عثمانی، مقامات ترک وی را به زندان انداختند. پس از آزادی در سال ۱۸۹۸، وطن خود را ترک کرد و در مصر مقیم شد و در سال ۱۹۰۳ به طور ناگهانی در همان جا درگذشت.

منطقه‌ی خاورمیانه‌ی عربی همراه بود. صدور "اعلامیه‌ی «بالفور»" در نوامبر ۱۹۱۷ و تعهد انگلیس به ایجاد دولت یهود و ایجاد سیستم تحت‌الحمایگی، بدان معنی بود که اعراب با پدر خوانده‌های جدید استعمارگر اروپایی روبه‌رو شدند (درافشانی، ۱۳۸۲).

کشورهای عرب که به استقلال رسیده بودند یا استقلال‌شان رو به تکوین بود به‌زودی دریافتند که ناچارند دور هم گردآیند و فقط با اتحاد است که می‌توانند قدرت حاصل‌کنند و لذا روابط و آداب و رسوم تاریخی، وحدت نژادی و فرهنگ و زبان و دین را دلیل و اسباب اتحاد به‌شمار آوردند و نتیجه‌ی عملی چنین افکاری تشکیل اتحادیه‌ی عرب بود (کلر، ۱۳۲۹: ۵). بسیاری از اندیشمندان عرب عقیده دارند که گرایش عمده‌ی ناسیونالیسم عرب از الگوی عقلایی فردگرایانه‌ی «استوارت میل» و «جان لاک» دور و به الگوی رمانتیک «هردر» آلمانی که از آمیزش دولت و جامعه توسط «ژان ژاک روسو» ناشی می‌شود، نزدیک است (درافشانی، ۱۳۸۲).

۲-۲- نقش زبان در جنبش ناسیونالیستی عرب

با وجود دیدگاه‌های متفاوت، طرح و بررسی ناسیونالیسم عرب به‌عنوان یکی از پدیده‌های مهم فکری و سیاسی خاورمیانه در اواخر عمر امپراتوری عثمانی، به‌آزمون گذاشتن فرضیه‌ی این تحقیق، با روشن کردن نقش و اهمیت زبان در جنبش ناسیونالیستی عرب است که از نظریه‌ی «قومیت زبانی» مطرح شده توسط «هردر» - فیلسوف آلمانی قرن هجدهم - تأثیر و الگو گرفته و در آثار و نوشته‌های بعضی از صاحب‌نظران و ملی‌گرایان برجسته‌ی عرب، بیشترین بازتاب را یافته است.

توجه اولیه‌ی رهبران و صاحب‌نظران سیاسی ناسیونالیسم عرب در طی دو قرن اخیر معطوف به این بود که علی‌رغم اختلافات جغرافیایی، قومی، عقیدتی، اجتماعی و اقتصادی، وحدت ذاتی ملل عرب زبان را نشان دهند و آنان را به مبارزه‌ای پی‌گیر برای بازیابی این وحدت برانگیزانند.... بحث‌های جدل‌آمیز درباره‌ی مفهوم ملیت، کوشش‌هایی در جهت به دست دادن تعریفی دقیق از ملت عرب، رمانتیک‌سازی تاریخ باستان و ستایش از دین و زبان در اعتلای عروبت، جزء مضامین مهم متون و آثار سیاسی جدید عرب بوده است (عنایت، ۱۳۸۰: ۲۱۲). در همین راستا به نوشته‌ی «یاسر سلیمان» (به نقل از اسماعیل‌نیا، ۱۳۸۳: ۷۶) نویسنده‌ی کتاب جامع «زبان عربی و هویت ملی» (The Arabic Language And National Identity) اگر چه ما در پرداختن به موضوع ناسیونالیسم، بنا بر تعریف، محدود به مرزهای جغرافیایی مشخص خواهیم بود، ولی در جهان عرب این ایدئولوژی به‌زبانی بیان می‌شود که مرزهایی ورای حدود جغرافیایی کشوری معین داشته و ویژگی‌های ذاتی آن موجب به هم پیوستن مردم عرب کشورهای مختلف و نزدیک‌ترشدن آنها تا به آن حد می‌شود که احساس تعلق به «وطن عربی» و در برخی موارد «امت عربی» را در آنها پدید می‌آورد. این پدیده مؤید نظریه‌ی [صلاح‌الدین]

بیطار است که زبان عربی را عنصر اصلی و پیوسته‌ی ناسیونالیسم عربی می‌داند. همان‌طور که «ستون - واتسون» (Seton - Watson) (به نقل از باتامور، ۱۳۸۰: ۱۳۰) هم می‌گوید: «زبان عربی نوین و یکی بودن آن با زبان مقدس دینی، عنصری مهم در ملیت‌گرایی عربی به شمار می‌رود». به نوشته‌ی مجید خدوری (۱۳۷۴: ۳۰) پیش از اسلام، وفاداری عرب منحصراً قبیله‌ای بود. مانند دیگر وفاداری‌های کوه‌بینانه‌ی قومی، جغرافیایی یا خویشاوندی؛ سپس اسلام جانشین این وفاداری شد. به گفته‌ی «لورنس» عرب‌ها «احساس جغرافیایی، خاطره‌های نژادی، سیاسی و تاریخی خود را از دست دادند؛ اما شدیداً به زبان خود دل بستند و آن را تقریباً به سرزمین پدری خود مختص کردند» (همان). زبان عربی پربار در ادب و حماسه، خاستگاه خاطره‌های تاریخی و احساسی از غرور، برانگیزنده‌ی شوق ذهنی جوانانی بود که در تهییج مردمانشان برای دستیابی به هدف‌های ملی، رهبری را به عهده گرفتند. از آن جا که نخستین فراخوانی از سوی عرب‌زبان‌های سوریه، لبنان و عراق انجام گرفت که خود پس از پیروزی‌های اولیه‌ی اسلام، عرب‌زبان شده بودند، ناسیونالیسم عرب در خصلت ضرورتاً بیشتر فرهنگی بود تا قومی. پیش‌تر اختلاطی از نژادها در جهان عرب رخ داده و عناصر دینی و فرهنگی جایگزین تفاوت‌های قومی شده بود. هر آن کس که خود را با میراث فرهنگی عرب می‌شناساند و زبان عربی را زبان بومی خود می‌داند، عرب به شمار می‌رفت و امروزه نیز چنین است... زبان عربی ستوده‌ی قرآن و احادیث به مثابه‌ی غنی‌ترین و فصیح‌ترین زبان‌ها، به عنوان بنیان واقعی آگاهی ملی عرب برجاست.

بنابراین یکی از بسترهای مهم که در این مناطق به عنوان عنصر مهم تعیین هویت جداگانه، ناسیونالیسم را در خود پروراند و زمینه‌ی گسترش آن را فراهم آورد، «زبان» بود. اهمیت زبان در تعیین و یا تغییر هویت و نگرش فرد تا این حد مورد تأکید بود که دولتمردان انگلیسی برای نفوذ عمیق‌تر در مستعمرات خود از سیاست‌های زبانی استفاده می‌کردند. نویسنده‌ی معروف «لرد میکالی» در سال ۱۸۳۵ م. هنگامی که رئیس هیأت آموزشی در هند بود، تصمیم گرفت تا زبان انگلیسی را به مردم هند یاد دهد و جایگزین سایر زبان‌های شرقی کند. او در گزارشش نوشته است: «باید گروهی به عنوان مترجمان و ناقلان زبان، بین ما و ده‌ها میلیون نفر از مردم تحت حکومت ما به وجود آیند. این گروه از حیث «رنگ پوست و خون» هندی بوده و از حیث «ذوق، رأی، زبان و تفکر» باید انگلیسی باشند» (به نقل از احمد، ۱۳۶۵: ۵۸-۵۷) نویسندگان و روشنفکران عرب با حمایت نظری و فکری خود از جنبش ناسیونالیستی اعراب، آثار بسیار درباره اهمیت زبان به عنوان شکل دهنده‌ی هویت و یگانگی ملی منتشر کردند. پیشگام این فعالیت‌ها در کشورهای عربی، مسیحیان و مبلغین تبشیری عرب بودند که از نقشی ویژه برای گسترش ناسیونالیسم در کشورهای مزبور برخوردار بودند. آنها در کنار

تأسیس مدارس و دانشکده‌ها، جنبشی را در کشورهای عربی ایجاد کردند که توجه مردم را به زبان عربی جلب می‌ساخت و به قومیت عربی دعوت می‌کرد (احمد، ۱۳۶۵: ۷۶). چون وجه مشترک اعراب مسلمان و مسیحی در جهان عرب، زبان و فرهنگ عرب بود. مسیحیان وحدت طلب نیز ادب و زبان عرب را ارج بسیار می‌نهادند و به همین دلیل، رهبری نخستین مرحله‌ی جنبش ناسیونالیستی عرب برای یگانگی، از اواسط قرن نوزدهم تا نخستین دهه‌ی قرن بیستم با ادیبان، نویسندگان و شاعران بود (عنایت، ۱۳۷۶: ۲۲۷). «نجاح عطا الطایبی» به نقل از «جواد بولس» در کتاب «تاریخ لبنان» می‌نویسد: «آنان که بذر اندیشه‌ی ملی‌گرایی عرب را کاشتند به نوعی از اندیشمندان مسیحی لبنانی و سوری بودند که تحصیل کرده‌ی مراکز علمی غرب بودند و این طرز فکر ناسیونالیستی از آن اصل استخراج شده است که مبنای قومیت و ملی‌گرایی، زبان و وحدت زبان است که در آن زمان بیشتر در اروپا انتشار می‌یافت، بر همین مبنا ملی‌گرایان عرب نیز اتفاق کلمه دارند که مهم‌ترین عناصر ملی‌گرایی زبان و تاریخ است» (۱۳۶۹: ۹۰ و ۱۰۶).

۲-۳- تشکیل‌های فرهنگی - سیاسی عرب و خواسته‌های ملی - زبانی

در سال ۱۸۷۵، احساس نارضایتی ریشه دار از وضعیت موجود نظام امپراتوری عثمانی، به تشکیل یکی از انجمن‌های مخفی روشنفکران عرب در بیروت منجر شد. رهبری این گروه را «ابراهیم یازجی» و «فریس نمیر» به عهده داشتند. این انجمن شعبه‌هایی نیز در دمشق، طرابلس و سویده - مرکز جبل لبنان - داشت. انجمن با انتشار نشریاتی وظایف و اهداف خود را تشریح می‌کرد و برنامه‌ی آن که در سال ۱۸۸۰ انتشار یافت حاوی اهدافی چون استقلال سوریه و لبنان، شناخت زبان عربی به عنوان زبان رسمی، الغای سانسور و سایر محدودیت‌های مربوط به آزادی بیان و ممنوعیت اعزام سربازان محلی به خارج از مرزهای سوریه و لبنان بود. ولی فعالیت‌های این انجمن به تدریج کند شد و در حوالی ۱۸۸۵ به کلی متوقف گشت. مجازات‌های وحشیانه‌ی پلیس [عثمانی] و رواج جاسوسی در سطح وسیع، از انتشار عقاید و افکار آزادی‌خواهی ملی جلوگیری می‌کرد. بسیاری از روشنفکران عرب به مصر، اروپا و آمریکای شمالی گریختند. فریس نمیر، عبدالرحمان کواکبی و گروهی دیگر در مصر به فعالیت‌های خود ادامه دادند (لوتسکی، ۱۳۷۹: ۲۷۹ و رجایی، ۱۳۸۱: ۳۵-۳۴).

هنگامی که اندیشه‌ی ترکی-تورانی، در زمان کوتاه دولت اتحادی‌ها (جمعیت اتحاد و ترقی) - علی‌رغم تمایل مردم به تفکر عثمانی - حاکم بود، یکی از خواسته‌های مهم احزاب و جنبش‌های عربی در مقابل اندیشه‌ی حاکم، به رسمیت شناختن «زبان عربی» به عنوان هویت مردم عرب در مناطق عرب‌نشین بود. اندیشه‌ی ترکی-تورانی در میان اعراب این نگرانی، راموجب شد که مبدا هویت فرهنگی‌شان را در برابر موج پان‌ترکیسم از دست بدهند بنابراین، سبب واکنش اعراب شدو جنبش‌های قومی برای مبارزه و مقابله با دولت عثمانی ظهور کردند.

در نخستین دهه‌ی قرن بیستم، ناسیونالیسم عربی در میان تحصیل‌کردگان سوری به‌خصوص افسران ارتش نفوذ یافت و آن‌ها را به تشکیل انجمن‌های میهنی برانگیخت. از جمله: «جمعیت عربی جوان» (جمعیه العربیه الفتاه) که شاهزاده «فیصل» فرزند «شریف حسین مکی» پادشاه حجاز از اعضای آن به‌شمار می‌رفت. و انجمن «عهد» متشکل از افسران عرب که هر دوی این انجمن‌ها از نخستین گروه‌های سری بودند. این انجمن‌ها با میهن‌پرستان کشورهای خارجی من جمله افسران ارتش عراق، مهاجرین سوری در مصر و امریکا و افراد سرشناسی چون شریف حسین در مکه در ارتباط بودند (برزین، ۱۳۶۵: ۷-۵ و Roshwald, 2001: 64). در کنفرانس عمومی عرب در ژوئن سال ۱۹۱۳ در پاریس طرفداران سرنوشت اعراب، پیش‌نهادهای عملی‌تر و معتدل‌تر ارائه کردند: «شیوه‌ی مدیریت نامتمرکز باید در همه‌ی ایالت‌های عرب برقرار شود... باید در ایالت‌های عرب، زبان عربی، رسمی باشد» (رجایی، ۱۳۸۱: ۳۹). در طول نخستین جنگ بالکان در سال ۱۹۱۲، ملی‌گرایان عرب، حزب «مدیریت غیرمتمرکز عثمانی» (لامرکزیه الاداریه العثمانی) را در قاهره بنا نهادند. این حزب تلاش می‌کرد که اعراب هر چه بیشتر در امور حکومت امپراتوری و مجالس سنا و نمایندگان، شرکت جویند. درخواست دیگر آنان شناختن زبان عربی به‌عنوان زبان رسمی و تدریس اجباری آن در مدارس سرزمین‌های عرب بود (لوتسکی، ۱۳۷۹: ۲۹۰).

یکی دیگر از احزابی که بعد از جنگ جهانی اول با تأکید بر قومیت عرب، طرح تشکیل یک امپراتوری از ملل عرب زبان را در سر داشت، حزب «بعث» بود. «میشل عفلق» از اعراب مسیحی، با مطرح ساختن قوم‌گرایی عربی و تأکید بر «عروبت»، بزرگ‌ترین حزب عرب‌گرا را در سرزمین‌های عربی در قالب اندیشه‌ی «اشتراکیت/ سوسیالیسم» و تحت عنوان «بعث» پایه گذاری کرد. این حزب با شعار «امت عربی یکتا است و دارای پیام جاودانه می‌باشد» (امه عربیه واحده، ذات رساله خالده) زمینه‌ای مساعد برای ایجاد یک امپراتوری یا مشترک‌المنافع چندملیتی عرب زبان فراهم آورد و توانست این شعار را سرلوحه‌ی خود قرار دهد و در نتیجه در بعضی کشورها نظیر عراق و سوریه، قدرت را به دست آورد. ظهور پدیده‌ی ناسیونالیسم قومیت‌گرای عرب - بعد از جنگ جهانی دوم - را می‌توان ملهم از این اندیشه دانست (تیشه- یار، ۱۳۸۰: ۱۸۹ و ماتیل، ۱۳۸۴: ۱۰۶۳).

۲-۴- صاحب‌نظران اسلامی - عربی و ناسیونالیسم زبانی

صرف نظر از احزاب و انجمن‌های ملی‌گرا و قومیت‌خواه و دولت مردان و نخبگان سیاسی جهان عرب که در دهه‌های آخر سده‌ی نوزده و اوایل قرن بیست میلادی پرچمدار اتحاد عرب بودند باید از دولت مردان و شخصیت‌های فکری- سیاسی و فرهنگی - اجتماعی دیگر هم یاد کرد که در این مدت نقشی تعیین کننده در گسترش ناسیونالیسم قومی - زبانی عرب داشته‌اند.

در جهان عرب [و اسلام] افرادی چون: عبدالله ندیم، ادیب اسحاق، شیخ حسین المرصفی، احمد لطفی السید، شاه فیصل بن حسین، عبدالرحمان البزاز و از همه مهم تر «ساطع الحصری» و «سید جمال الدین افغانی / اسدآبادی» را می توان نام برد که بر نقش «زبان» به عنوان پایه ی برادری عربی، شکل دهنده ی هویت جداگانه و ایجاد دلبستگی و آگاهی ملی تأکید داشته اند.

یکی از نویسندگان مصری که در دوره ی قیام «اعرابی پاشا» (و اشغال مصر به دست انگلستان در سال ۱۸۸۲) پیشوای ادبیات وطنی در مصر به شمار می رفت و در سازمان دادن به مبارزات وطن خواهان نیز شرکت داشت، «عبدالله ندیم» (در گذشته به سال ۱۸۹۶ م.) بود. مقاله ی وی در شرح معنی «وطن» در شماره ی ششم ژوئن ۱۸۸۱ در مجله ای به نام «التنکیت و التبکیت» که در قاهره منتشر می کرد از نخستین مقالات جدی است که به زبان عربی در این مبحث نوشته شده است. ندیم، بزرگ ترین رکن شعور وطنی را «زبان» می داند و به همین دلیل به نظر او مؤثرترین راه تقویت شعور وطنی، تأسیس مدارس هرچه بیشتر برای آموزش درست «زبان عربی» است. نوشته اند که ندیم این عقیده را از «نامق کمال» نویسنده ی اصلاح طلب ترک (۱۸۸۸-۱۸۴۰) گرفته است. ولی احتمال قوی تر آن است که این هر دو نویسنده عقیده ی خود را به طور مستقیم و یا غیرمستقیم از «هردر» متفکر آلمانی قرن نوزدهم اقتباس کرده باشند که آرای او (همان گونه که در قسمت اول ذکر شد) راجع به تأثیر زبان در تکوین قومیت در میان روشنفکران ناسیونالیست اروپایی و نیز ترکان درس خوانده ی غرب در قرن نوزدهم رواج فراوان داشت (عنایت، ۱۳۷۶: ۱۹۵-۱۹۳). در میان دولتمردان نیز افرادی بودند که مبلغ و مبشر فکر قومیت عربی شدند. امیر «فیصل بن حسین» نخستین سلطان دولت جدید سوریه، در زمره ی سخن گویان قومیت عربی بود و مرتب بر آن تأکید می کرد. وی در کنفرانس پاریس که در سال ۱۹۱۹ تشکیل گردید شرکت داشت و با اشاره به انقلاب بزرگ عربی و اراییه ی تعریفی زبانی از ملت عربی چنین گفت: «به عنوان نماینده ی پدرم (شریف حسین)، او که رهبری انقلاب بزرگ عربی را علیه ترک ها رهبری کرده است، آمده ام که اعتبار و حیثیت توده های مردم را بطلبم، آنان که به زبان عربی در قاره ی آسیا تکلم می نمایند از مرزی که از اسکندرونه تا دیاربکر از طرف شمال و از جنوب تا اقیانوس هند امتداد دارد یک ملت مستقل و اقرار شده و تحت ضمانت گرد آورم»؟!... وی تا آنجا پیش می رفت که عربیت را بر اسلامیت ترجیح می داد و می گفت: «ما قبل از آن که مسلمان باشیم، عرب هستیم. حضرت محمد (ص) قبل از آن که به پیغمبری مبعوث گردد، عرب بود. در میان ما اکثریت و اقلیت وجود ندارد که ما را از هم جدا کند. ما یک تن واحد هستیم، ما حتی قبل از موسی، محمد، عیسی و ابراهیم، عرب بوده ایم» (عطا الطایی، ۱۳۶۹: ۱۳۰-۱۲۹ و حسینی، ۱۳۸۷).

در میان شخصیت‌های فکری، فرهنگی و اجتماعی دنیای اسلام و عرب می‌توان به صورت مفصل‌تر به بیان آرای دو شخصیت برجسته‌ی دیگر یعنی ساطع الحصری و سیدجمال پرداخت که حصری منادی و نظریه‌پرداز وحدت اعراب از نظر زبانی و سیدجمال با این که در طرح اتحاد عربی، دیدگاه اسلامی داشته اما در مرحله‌ای از زندگی‌اش طرفدار نظریه‌ی قومیت زبانی عرب با تأکید بر «زبان عربی» به عنوان شکل دهنده‌ی هویت عربی بوده است.

۲-۴-۱) سیدجمال‌الدین اسدآبادی (۱۸۹۷-۱۸۳۹)

سیدجمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی، از متفکران مسلمانی بود که طرح اندیشه‌ی وحدت اسلامی را در سر می‌پروراند و از رهبران فکری جریان «تجددگرای دینی» یا «اتحاد اسلامی» بود. بیان دیدگاه‌های چنین شخصیتی در ارتباط با موضوع این تحقیق، بدین دلیل است که وی در جریان تحولات فکری‌اش نسبت به مسایل قومی و هویت عربی بی‌اهمیت نبوده و در این زمینه نیز اظهار نظر کرده است.

به نظر می‌رسد سید جمال چند مرحله‌ی فکری را پشت سر نهاد: نخستین مرحله، زمانی بود که وی اعتباری برای اندیشه‌های قوم‌گرایانه قایل نبود و تنها برای عقیده، ارزش و اعتبار می‌نهاد. در این مرحله است که می‌توانیم این قبیل عبارات وی را در مجله‌ی «عروه الوثقی» بیابیم: «بی‌نیازی اسلام از قوم‌گرایی»، «مسلمانان هیچ نژادی به‌جز دین ندارند» و نیز این که «پیوند ملی مسلمانان، نیرومندتر از هر نوع پیوند نژادی یا زبانی است». اما دومین مرحله در اندیشه‌های افغانی، زمانی بود که نوعی پیوند قومی را مورد توجه قرار می‌داد و «زبان مشترک» و «پیوند دینی» را دو عنصر اساسی برای اتحاد ملی عنوان می‌کرد. وی به «زبان عربی» به عنوان زبان اسلام و قرآن توجهی خاص پیدا کرد و از دولت عثمانی و شخص سلطان عبدالحمید خواست تا زبان عربی را زبان رسمی دولت قرار دهد. چنان که از ترک‌ها خواست تا عرب شده، قومیتی واحد از عرب و ترک که خصلت‌هایی مشترک داشته باشند، به وجود آورند. این، نوعی وحدت و پیوند زبانی - دینی بود (احمدیاتی، ۱۳۸۵: ۱۶۸). به نوشته‌ی «محمد عماره»^۱ (۱۳۸۲: ۱۷۰-۱۶۹)، افغانستانی، اختلاف اقلیم‌ها را سبب پیدایش اختلاف خواص و ویژگی‌هایی می‌داند که ملت‌ها را از هم جدا می‌کند. این خواص، «زبان»، «اخلاق» و «اقلیم» است و این امر از طبیعت اقلیمی که جماعت بشری در آن زندگی می‌کند، برون می‌تراود.... افغانی بر ویژگی‌های قومی و در مقدمه‌ی آن بر ویژگی «زبان» تأکید می‌کند و بر این باور است که این ویژگی، معیاری است

^۱ - دکتر محمد عماره از پژوهش‌گران اسلام‌گرایی است که در هشتم دسامبر سال ۱۹۳۱ میلادی در مصر زاده شد و پس از تکمیل تحصیلات ابتدایی و حفظ قرآن، در سال ۱۹۴۵ میلادی به «دانشکده دینی دسوق» وابسته به دانشگاه الازهر پیوست و در تلاش‌های مبارزاتی ملی، مسئله‌ی استقلال مصر، قضیه‌ی فلسطین و... خود به ایراد خطابه در مساجد و نویسندگی پرداخت و حدود ۱۰۰ کتاب، ۱۲ متن تصحیح و تحقیق و مقالات متنوع و متعدد دیگر دارد. در چند مرکز فکری و علمی جهانی (اسلام و غیراسلام) عضویت دارد، جوایز متعدد از آن خود کرده و در حال حاضر (۱۳۸۲ه.ش.) در مصر زندگی می‌کند.

که یک امت را از دیگری جدا می‌نماید، رابطی است که وحدت یک امت را حفظ می‌کند و راهی است که پس از پراکندگی و از هم گسیختگی که دامن‌گیر ملل تجزیه شده و تحت ستم شده است، وحدت و یکپارچگی را به آنها باز می‌گرداند. هم‌چنین او تأکید می‌کند که عرب با صرف نظر از مذاهب و ادیانی که امت‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد یا آنها را از هم جدا می‌نماید، یک امت است؛ از این رو به صورت علنی این «حقیقت قومی» را بیان می‌کند و بر بداهت آن تأکید می‌ورزد: «هیچ راهی برای جدا کردن یک ملت از دیگری به جز زبان آن وجود ندارد. امت عربی نیز قبل از هر دین و مذهبی، «عرب» است و این امر چنان واضح و آشکار است که نیازی به دلیل و برهان ندارد».

در دیدگاه سیدجمال‌الدین اسدآبادی، در عربیت، خون و یا تعصب نژادی جایی ندارد و حتی بر ضد مستشرق فرانسوی یعنی «ارنست رنان» (۱۸۹۲-۱۸۲۳) وارد یک جدال فکری شد؛ زیرا «رنان» از رهگذر یک بی‌ش نژادی گفته بود که «اصلیت بیشتر فلاسفه‌ای که قرون اولیه‌ی اسلامی شاهد حضور آنان بوده [جز کندی]، حرانی، اندلسی، ایرانی و یا از نصارای شام بوده‌اند، نه عرب». افغانی علیه مفهوم نژادی وارد یک جدال فکری می‌شود؛ به طور خلاصه بیان می‌دارد که همه‌ی کسانی که عرب شدند و عربی به صورت زبان رسمی آنان درآمد و دوستی تمدن عربی، موضع آنان شد، با صرف نظر از اصول نژادی نیاکانشان و موارث تمدنی اجداد خود، عرب هستند و به این صورت توجه «رنان» را به این مسئله جلب می‌کند که اولاً، حرانی‌ها خود از تیره‌ی عرب بودند و قرن‌ها پیش از اسلام به زبان عربی سخن می‌گفتند و معنای این که آنان دین قدیم خود (صائبه) را حفظ کردند، این نیست که آنها به قومیت عربی انتساب نیافتند... عرب‌هایی که اسپانیا را فتح کردند، هم‌چنان عرب باقی ماندند... اکثریت نصارای شام نیز عرب غسانی بودند که به مسیحیت اقتدا کردند... ثانیاً، روا نیست که فیلسوفان اندلسی چون ابن باجه و ابن رشد و ابن طفیل را به دلیل آن که در جزیره‌العرب متولد نشده‌اند عرب ندانیم و یا کم‌تر از «کندی» عرب بدانیم؛ زیرا به هر حال زبان آنان عربی بوده است به ویژه آن که معتقد شویم که جز «زبان» راهی برای جدا کردن ملت‌ها از یکدیگر وجود ندارد و زبان، مهم‌ترین وجه امتیاز اقوام و ملل است و هرگاه قومی این امتیاز را از دست بدهد در واقع امتیاز اصلی خود را از دست داده است (عنايت، ۱۳۷۶: ۱۰۷ و عماره، ۱۳۸۲: ۱۷۱).

سید جمال (به نقل از عماره، ۱۳۸۲: ۱۷۳) پس از این که سلطان عبدالحمید عثمانی، طرح «عرب کردن ترک‌ها با رسمیت دادن به زبان عربی» از سوی وی را نمی‌پذیرد موضع فکری و تأسف عمیق خود را این‌گونه بیان می‌دارد: «ترک‌ها درباره‌ی مسئله‌ی بزرگی (قراردادن زبان عربی به عنوان زبان دولت) اهمال به خرج دادند... و اگر دولت عثمانی زبان عربی را زبان رسمی دولت قرار می‌داد و برای عرب کردن ترک‌ها تلاش می‌کرد، در اوج قدرت بود؛ ولی عکس این کار

را انجام داد. زیرا به ترک کردن عرب‌ها همت گماشت و این امر سیاستی بس سفیهانه و اندیشه‌ای نادرست بود... من هر چه به این خطای آن‌ها در عدم قبول جایگزین کردن زبان عربی به جای ترکی فکر می‌کنم اندوهگین می‌شوم زیرا زبان عربی، زبان دین طاهر، ادبیات درخشان، دیوان فضایل و مفاخر بود».

۲-۴-۲) ابوخلدون ساطع الحصری (۱۹۶۹-۱۸۸۰)

از دیگر شخصیت‌های فکری، فرهنگی جهان عرب در زمینه‌ی ناسیونالیسم، می‌توان به «ابوخلدون ساطع الحصری» اشاره کرد که روشنفکران عرب، چه چپ و چه راست، او را «بنیان‌گذار» نظریه‌ی «قومیت عرب» می‌دانند. از آثار اوست: بینش‌ها و گفته‌ها درباره‌ی میهن‌پرستی و قومیت، دفاع از عربیت، عربیت پیش از هر چیز و... (عنایت، ۱۳۷۶: ۲۵۴).

الحصری آشکارا ضمن پشتیبانی از مکتب آلمانی (که وجه ممتازش آن است که در میان عوامل ممکن در تکوین شخصیت ملی هر قوم، تاریخ و به خصوص «زبان» را نماد جوهر روح ملی و هویت جداگانه‌ی هر ملت می‌داند) با مکتب فرانسوی ناسیونالیسم و به ویژه نظریات نماینده‌ی بزرگ آن در قرن نوزدهم، «ارنست رنان» مخالفت می‌کند. «رنان» بر آن بود که آن چه سبب می‌شود که یک فرانسوی یا آلمانی یا انگلیسی خود را به ملت فرانسه یا آلمان یا انگلیس وابسته بداند تنها خواست و اراده‌ی خود اوست. [یعنی] تا زمانی که افراد با طیب خاطر به پیوستگی به ملتی خاص رضا ندهند اشتراک آنان در زبان، دین، فرهنگ، تاریخ، زیستگاه و نظام زندگی اقتصادی و اجتماعی سودی ندارد و به خودی خود نمی‌تواند حس دلبستگی و آگاهی ملی در آنان پدید آورد. اما حصری معتقد است که زبان و تاریخ مشترک یک قوم به خودی خود برای ایجاد حس دلبستگی و آگاهی ملی کافی است و از این دو عامل تقدم با زبان است (عنایت، ۱۳۷۶: ۲۵۶-۲۵۵). از دیدگاه الحصری، زبان حامل فرهنگ ملت‌هاست که از طریق ادبیات آن‌ها و دیگر الگوهای تولید زبانی‌شان بیان می‌شود. زبان پیامد یک تاریخ مشترک و ایجاد‌کننده‌ی اتحاد فرهنگی است که آرزوی تبدیل شدن به ملت را در میان مردمی با تاریخ مشترک ایجاد می‌کند. بنابراین، نظر «رنان» بیشتر از این لحاظ رد می‌شود و این یک حرکت زیرکانه از جانب حصری است زیرا او را قادر می‌سازد که نقش «اراده» (Will) را در تشکیل ملت تصدیق کند؛ در حالی که هم‌زمان ادعا می‌کند که شکل اراده‌گرایانه‌ی تعریف ملت هم وجود دارد اما معتقد است که «اراده» محصول ملت به عنوان یک ساخت فرهنگی است که قدرت تعیین‌کننده‌ی زبان را نشان می‌دهد. بنابراین تفسیر، زبان در درجه‌ی نخست باقی می‌ماند در حالی که اراده در درجه‌ی دوم قرار می‌گیرد. به‌علاوه زبان به عنوان عامل مقدم فرض می‌شود که نتیجه یا عامل انسجام (نظم دهنده) دوم را به حرکت در می‌آورد که می‌تواند نقش کارکردی زبان را به‌عنوان عامل تشکیل‌دهنده‌ی ملت به‌تمام معنا افزایش دهد (Suleiman, 2003: 134). به‌گفته‌ی حصری «زندگی هر ملت همان زبان اوست و آگاهی او همان

تاریخش است. ملتی که تاریخ خود را از یاد ببرد ولی زبانش را نگاه دارد مانند کسی است که آگاهی و هوشیاری خود را از دست بدهد لیکن زنده بماند. ولی ملتی که زبانش را فراموش کند و زبان ملت دیگر را فرا گیرد از جوهر هستی خود محروم می‌شود و وجودش جزئی از وجود آن ملت می‌شود» (عنایت، ۱۳۷۶: ۲۵۶).

الحصری طی کار در کشورهای بالکان، به این نتیجه رسید که آن چه یونانی‌ها، بلغاری‌ها و صربی‌ها را که همه مسیحی هستند، از ترک‌ها جدا می‌کند دین نیست، بلکه پیشینه‌ی متفاوت زبانی و فرهنگی آن‌ها است. او دریافت که بالکانی‌ها میان خود درباره مسایل ملی خشم‌آلودتر می‌ستیزند تا با ترک‌ها؛ وی نتیجه گرفت که تفاوت‌های زبان و فرهنگ بیش از تفاوت‌های دینی عمیقاً در ذهن ملت‌ها جا گرفته‌اند (خدوری، ۱۳۷۴: ۲۱۵).

الحصری در ادامه به مسئله‌ی بلژیک و سوئیس هم اشاره می‌کند. وی اتحاد بلژیک را علی‌رغم ویژگی دو زبانه بودن این کشور نتیجه‌ی تاریخ طولانی مشترک با هم و چگونگی توزیع دو زبان فرانسوی و فلمیش (هلندی) در آن کشور می‌داند. وی بیان می‌کند که رقابت شدید بین فرانسه و بریتانیا در قرن نوزدهم در ایجاد بلژیک به عنوان یک حکومت حایل سودمند بود که اتحاد سرزمینی برای تعادل قدرت بین دو دولت رقیب و ایجاد صلح در اروپا در حوزه‌ی زبانی ضروری بود.^۱ درباره سوئیس هم می‌نویسد: این حقیقت که اجتماعات زبانی متفاوت در سوئیس کنترل امور اداری خود به جز «دفاع و امور خارجه» را بر عهده دارند در یک سیستم تفویضی حکومتی اتحاد بین آنها را تضمین کرده است. الحصری نتیجه می‌گیرد که ویژگی‌های مخصوص این دو مثال در شرایط تجربی برای رد تئوری او بسیار محدود است. و این نمونه‌ها در حکم استثنا بر قاعده هستند و خود قاعده را - که نظریه‌ی زبان - قومیت باشد - نفی نمی‌کنند. به‌علاوه الحصری به فرض منطقی اختلاف قطعی بین ملت و دولت، برای دعوی این که سوئیس و بلژیک دولت هستند و نه ملت استناد کرد (Sulaiman, 2003: 139). در نهایت به‌نظر «یوسف الشویری (به نقل از همدانی، ۱۳۸۳: ۲۰۴)»، الحصری تلاش کرد مفهومی سکولار از ملی‌گرایی عربی تدوین کند که قادر به ایجاد همبستگی مشترک میان جوامع امروزی باشد. الحصری برای تحقق این هدف، مهم‌ترین عامل همگونی میان اعراب را لغت و زبان عربی و تاریخ مشترک قلمداد کرد و سایر عوامل نظیر موقعیت جغرافیایی، دین، اقتصاد و... را عوامل ثانوی دانست. بر این مبنا حتی اگر مردمان سرزمینی تحت اشغال و استعمار بیگانگان قرار

^۱ - الحصری امروزه زنده نیست تا وضعیت شکننده‌ی بلژیک، کشوری در قلب اروپای توسعه یافته را ببیند که به دلیل همین اختلافات زبانی دو گروه اصلی، در پاییز ۲۰۰۷ میلادی بیش از هفت ماه بدون دولت! به حیات خود ادامه می‌داد و بعد از سال‌ها اتحاد مصلحتی، حتی اقتضائات تاریخی و تصمیمات جهانی هم نتوانستند منازعه‌ی موجود را بپوشانند و هر از چند گاه این هویت خواهی زبانی، کشور بلژیک را در آستانه‌ی فروپاشی قرار می‌دهد. این وضعیت، دیگر نه چالش بلکه در راستای تأیید نظریه‌ی الحصری است.

گیرند و ساختار سیاسی و اقتصادی‌شان هم کاملاً دگرگون شود، باز می‌توانند به خاطر «زبان و تاریخ مشترک» به حیات اجتماعی و همبستگی خویش ادامه دهند و از اشغال‌رهایی یابند.

نتیجه

در این تحقیق در میان مؤلفه‌ها و پایه‌های مختلف ناسیونالیسم مانند زبان و فرهنگ، دین و مذهب، سرزمین و تاریخ مشترک، به صورت خاص و منسجم به نقش و رابطه زبان با ناسیونالیسم و جنبش‌های ناسیونالیستی پرداختیم. برای آزمون فرضیه به صورت موردی نقش زبان در یکی از جنبش‌های ناسیونالیستی تاثیرگذار در خاورمیانه در زمان تجزیه‌ی امپراتوری عثمانی بررسی شد و با بیان دیدگاه‌های صاحب‌نظران عربی - اسلامی، خواسته‌ها و مطالبات سازمان‌ها و انجمن‌های عربی که بر اهمیت و نقش زبان عربی در تشکیل هویت جداگانه‌اشان در مقابل هویت عثمانی - ترکی تأکید بسیار داشتند فرضیه‌ی تحقیق را اثبات کردیم. جدای از تبیین فرضیه‌ی تحقیق، نتایجی به این صورت نیز حاصل می‌شود: نقش و تاثیر زبان و فراهم کردن زمینه برای شکل‌گیری جنبش‌های ناسیونالیستی و تشدید آن با توجه به واقعیت‌ها و تجارب تاریخی اروپای قرن نوزدهم، سپس شبه قاره‌ی هند و خاورمیانه، جدی و انکارناپذیر است. در آزمون فرضیه (جنبش ناسیونالیستی عرب) نیز مشخص شد که زبان از اولویت تعیین هویت برخوردار بوده است. هم‌چنین با توجه به سیاست‌های دولت وقت عثمانی در خاورمیانه، پیش‌بینی می‌شود که اگر در کشوری چند قومی - زبانی به همه‌ی زبان‌ها در شرایط یکسان و در جهت حفظ و تقویت هویت قومی و زبانی آن‌ها توجه نشود و زبان قوم حاکم تقویت یا تحمیل شود قوم مورد تهدید نیز زبانش را چونان وسیله مقابله و ابزار هویت جداگانه در مقابل تهدیدگر قرار خواهد داد، چرا که تداوم زبان، تداوم استقلال قومی و فرهنگی است.

منابع و مأخذ:

الف. کتاب:

- ۱- احمد، ضیال‌الدین (۱۳۶۵)، *نگاهی بر جنبش ناسیونالیسم عرب*، ترجمه‌ی حیدر بوذرجمهر، تهران، وزارت ارشاد اسلامی.
- ۲- احمدی‌باقی، اسماعیل (۱۳۸۵)، *دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال*، ترجمه رسول جعفریان، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- ۳- اسمیت، آنتونی دی. (۱۳۸۳)، *ناسیونالیسم: نظریه، ایدئولوژی، تاریخ*، ترجمه منصور انصاری، تهران، انتشارات تمدن ایرانی.
- ۴- آممن، تی.کی. (۱۳۸۶)، *جنبش‌های اجتماعی جدید (جامعه‌شناسی سیاسی هند)*، ترجمه‌ی احمد احمدلو، اصفهان، گلبن.
- ۵- باتامور، تام (۱۳۸۰)، *جامعه‌شناسی سیاسی*، ترجمه‌ی محمد حریری اکبری، چاپ اول، تهران، نشر قطره.
- ۶- برتون، رولان (۱۳۸۴)، *قوم‌شناسی سیاسی*، ترجمه‌ی ناصر فکوهی، چاپ دوم، تهران، نشر نی.
- ۷- برزین، سعید (۱۳۶۵)، *تحول سیاسی در سوریه*، چاپ اول، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- ۸- ترادگیل، پیتر (۱۳۷۶)، *زبان‌شناسی اجتماعی*، ترجمه‌ی محمد طباطبایی، چاپ اول، تهران، انتشارات آگاه.
- ۹- خدوری، مجید (۱۳۷۴)، *گرایش‌های سیاسی در جهان عرب*، ترجمه‌ی عبدالرحمان عالم، چاپ سوم، تهران، مؤسسه‌ی چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- ۱۰- رجایی، فرهنگ (۱۳۸۱)، *اندیشه سیاسی معاصر در جهان عرب*، تهران، مرکز پژوهش‌ها و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.

- ۱۱- عطا الطایی، نجاح (۱۳۶۹)، *سیر اندیشه‌ی ملی‌گرایی از دیدگاه اسلام و تاریخ*، ترجمه‌ی عقیقی بخشایشی، چاپ اول، بی‌جا، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۱۲- عنایت، حمید (۱۳۷۶)، *سیری در اندیشه‌ی سیاسی عرب*، چاپ پنجم، تهران، امیر کبیر.
- ۱۳- _____، حمید (۱۳۸۰)، *اندیشه‌ی سیاسی در اسلام معاصر*، ترجمه بهالالدین خرمشاهی، چاپ چهارم، تهران، خوارزمی.
- ۱۴- کلر، پی‌یر (۱۳۲۹)، *مسئله‌ی عرب*، ترجمه‌ی عباس شوقی، تهران، کتاب فروشی علی اکبر اعلمی.
- ۱۵- لوتسکی، ولادیمیر باراسوویچ (۱۳۷۹)، *تاریخ جدید کشورهای عربی*، ترجمه رفیع رفیعی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۶- ماتیل، الکساندر (۱۳۸۴)، *دایره‌المعارف ناسیونالیسم*، ترجمه‌ی کامران فانی و دیگران، چاپ دوم، تهران، کتابخانه‌ی تخصصی وزارت امور خارجه.
- ۱۷- مورگنتا، هانس جی. (۱۳۷۴)، *سیاست میان ملت‌ها*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۱۸- هابس باوم، اریک جی. (۱۳۸۳)، *ملت و ملی‌گرایی*، ترجمه‌ی علی‌باش، چاپ اول، مشهد، انتشارات مهر دامون.
- ۱۹- هاجینسون، جان و اسمیت، آنتونی د. (۱۳۸۶)، *ملی‌گرایی*، ترجمه‌ی مصطفی یونسی و علی مرشدی‌زاد، چاپ اول، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

ب. مقالات

- ۱- اسماعیل نیا، محمود (۱۳۸۳)، *معرفی کتاب: زبان عربی و هویت ملی*، نوشته‌ی یاسر سلیمان، *مجله‌ی کتاب ماه علوم اجتماعی*، شماره‌ی ۸۹.
- ۲- تیشه‌یار، ماندانا (۱۳۸۰) *نگاهی تاریخی به پدیده گوناگونی قومی، ملی در جهان اسلام*، *فصلنامه مطالعات ملی*، سال ۳، ش ۹.
- ۳- حق‌لسان، مجتبی (۱۳۷۵)، *رؤیای پان عربیسم*، سلسله مقالات مرکز پژوهش‌ها و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- ۴- عبداللهی، کامل (۱۳۸۷)، *جایگاه زبان در جنبش‌های ناسیونالیستی خاورمیانه*، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تبریز.
- ۵- عماره، محمد (۱۳۸۲)، *ماجرای ملی‌گرایی عربی و پیوندهای آن با اسلام*، ترجمه‌ی زاهد ویسی، *فصل‌نامه «کتاب نقد»*، سال هفتم، شماره‌ی ۴، دوره‌ی ۲۸.
- ۶- هروچ، میروسلاو (۱۳۷۵)، *از جنبش ملی تا یک ملت کامل*، ترجمه سیاوش مریدی، *ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، سال یازدهم، شماره‌ی اول و دوم.
- ۷- همدانی، عبدالرضا (۱۳۸۳)، *معرفی و نقد کتاب: ملی‌گرایی عربی: نگاه تاریخی به دولت و ملت در جهان عرب*، نوشته یوسف الشویری، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال یازدهم.

پ. روزنامه و اینترنت

- ۱- اینام، بابک (۱۳۸۵)، *بنگلادش، ملتی که ناسیونالیسم زبانی را معنا کرد*، به نقل از yalgeztabrizli.blogfa.com
- ۲- حسینی، دیاکو (۱۳۸۷)، *رستاخیز عربی*، روزنامه‌ی کارگزاران، ۲۰ خرداد ۱۳۸۷، و سایت www.kargozaaran.com
- ۳- درافشانی، بی‌نا (۱۳۸۲)، *جهان عرب*، ناسیونالیسم، دموکراسی، روزنامه‌ی «ایران».
- ۴- لعل‌زاد، عبدل (۲۰۰۶)، *هویت، ملت و ناسیونالیسم در عصر حاضر*، به نقل از سایت: WWW.Goftaman.com

ب. لاتین:

- Roshwald, Aviel (2001). *Ethnic Nationalism and The Fall Of Empires central Europe, Russia And The Middle East, 1914 – 1923*. New York. Routledge.
- Suleiman, Yasir (2003). *The Arabic Language and National Identity: A Study in Ideology*. Edinburgh University press.